

انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام عدد (۱۲۱)

پژوهشی در

شخصیت ایمانی موعود علیه السلام

(قسمت دوم)

ایمان و سرزمین یمن

نویسنده: شیخ ناظم عقیلی

چاپ اول

۱۴۳۴ هـ. ق - ۲۰۱۳ م

شهریور ماه ۱۳۹۲ هجری شمسی

جهت اطلاعات بیشتر در مورد دعوت مبارک سید احمد الحسن علیه السلام

لطفاً از وبسایت ما بازدید فرمایید:

<http://almahdyoon.co>

<http://almahdyoon.co/ir>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً

مقدمه:

بطور مفصل در قسمت اول از این بحث بیان شد که یمانی موعود ظهورش از مشرق خواهد بود؛ و ایشان معصوم و حجت خداست و از اهل بیت و وصی امام مهدی علیه السلام و زمینه ساز برای او، و پرچمش هدایتگرترین پرچمها و مخالف ایشان از اهل آتش و غیر از اینها از صفات که بطور مفصل شرح داده شدند.

و بعد از تأمل در آنچه که در قسمت اول این بحث نوشته شد، یمانی موعود بوسیله (وصیت) و هدایت (علم و حکمت)، و پرچم بیعت با خدا شناخته می‌شود، شما را به صاحبان (امام مهدی علیه السلام) دعوت می‌کند، یعنی تعیینش الهی و اطاعت از اولی الامر واجب است.

اما ظهور و خروجش از کدام جهت و شهری بوده، ضرورتی در بیانش وجود ندارد، پس اگر با آن چه که در اخبار آمده منطبق باشد باعث تأیید بیشتر آن است و اگر مطابق نباشد دلیلی برای باطل شدن آن نیست، زیرا آنها از حتمیات نیست که ابتدا باید از آن جا شروع شود. هم چنین سعی بر مخفی کردن دعوت یمانی موعود خیلی مهم بوده است، زیرا او هدایتگرترین پرچمها و کلید دولت عدل الهی است، و این که تمام اهل زمین در زمانش دشمن او هستند و بر طریقتش عده‌ی کمی از مؤمنین هستند، پس اگر وضع چنین باشد چگونه می‌توان تصور کرد که انقلابش بطور واضح و کامل بیان شود؟!!

به همین دلیل بعضی از روایات را می‌یابیم که به این معنا اشاره می‌کنند، که مردم را آگاه می‌کنند به این که امکان دارد که امر اهل بیت بر خلاف آن چه که مردم فهمیدند و انتظار داشته باشند، بیاید.

ابی عبیده حذاء گوید: (از امام محمد باقر علیه السلام درباره این امر سؤال کردم که چه زمانی خواهد بود؟ فرمودند: (إن كنتم تؤمنون أن يبعثكم من وجه، ثم جاءكم من وجه فلا

تنگرو نه).^(۱) (اگر شما امید داشتید که از یک جهتی بیاید، سپس از جهت دیگر آمد، انکارش نکنید).

از ابی حمزه ثمالی، گفت: (ابو جعفر و ابو عبد الله فرمودند: (یا ابا حمزه، ان حدثناک بامر انه یجیء من ها هنا فجاء من ها هنا فان الله یصنع ما یشاء، و ان حدثناک الیوم بحدیث وحدثناک غداً بخلافه فان الله یحو ما یشاء ویثبت).^(۲)

(ای ابا حمزه، اگر به شما درباره‌ی امری سخن گفته باشیم که از این جهت می‌آید ولی از جهت دیگر آمد، پس بدرستی که خداوند انجام می‌دهد آن چه را که بخواهد، و اگر امروز به شما سخنی گفته باشیم، و فردا بر خلاف آن بگوییم، خداوند آن چه را که بخواهد محو یا ثابت می‌کند).

ابی جعفر علیه السلام می‌فرماید: (... اذا حدثناکم بشیء فکان کما نقول فقولوا: صدق الله ورسوله، و ان کان بخلاف ذلك فقولوا: صدق الله ورسوله تؤجروا مرتین...) ^(۳) (اگر به شما درباره‌ی چیزی سخنی گفته باشیم، و همان طوری که گفتیم شد، بگوئید: خدا و رسولش راست گفتند، و اگر بر خلاف آن شد، بگوئید: خدا و رسولش راست گفتند، پاداش شما دو برابر می‌شود...).

از فضیل بن یسار از ابی جعفر علیه السلام: (... فإذا حدثناکم بحدیث فجاء علی ما حدثناکم به فقولوا: صدق الله، و إذا حدثناکم بحدیث فجاء علی خلاف ما حدثناکم به فقولوا: صدق الله تؤجروا مرتین).^(۴)

(... پس اگر به شما درباره‌ی چیزی سخنی گفته باشیم، و همان طوری که گفتیم شد، پس بگوئید: خداوند راست گفت، و اگر به شما درباره‌ی چیزی سخنی گفته باشیم و بر خلاف آن چه را که گفتیم شد، پس بگوئید: خداوند راست گفت، پاداش شما دو برابر می‌شود). پس این روایت‌ها و غیر از آن‌ها دست ما را بر حقیقتی خیلی مهم قرار می‌دهند، و آن این است که مسئله مکان و زمان ظهور او که همراه با استتار و کتمان و رمز و راز بوده، حکمتی

۱- الإمامة والتبصرة ابن بابویه قمی: ۹۴.

۲- بحار الأنوار: ج ۴ ص ۱۱۹.

۳- تفسیر قمی: ج ۱ ص ۳۱۰-۳۱۱ / بحار الانوار: ج ۴ ص ۹۹.

۴- الغیبة للنعمانی: ص ۳۰۵.

دارد که فقط اهلش آن را می‌دانند و بر آن اطلاع خواهند یافت، و ناگزیریم که در برابر ارائه ی چنین دلیل و برهان تسلیم شویم.

و با این حال، هر کس در روایات ائمه اطهار علیهم‌السلام فکر و تأمل کند و آنها را بیشتر مطالعه و بررسی کند، برای او جهت و مکان خروج یا ظهور یمانی موعود واضح می‌شود، و آن همان جهت مشرق - عراق - است، با ملاحظه کتمان و مرموز بودن آن، همان طوری که در قسمت گذشته بیان شد، که لازم به تکرار نمی‌باشد.

و سخن را در این جا کوتاه کرده در جواب کسانی که مدعی علم هستند و اعتقاد دارند که یمانی جزء از سرزمین یمن، از جایی دیگر خروج نمی‌کند، در این موضوع اسناد آنها را ذکر خواهم کرد، و ردی بر علیه آنها خواهم داد، اگر خداوند متعال بخواهد.

والحمد لله رب العالمین.

یمانی و سرزمین یمن!

بعضی از مردم تصور می‌کنند، یمانی - که در بعضی از روایات ایشان را به هدایت‌گرترین پرچم‌ها قبل از قیام قائم علیه السلام وصف نموده‌اند - منحصرأً از یمن خروج می‌کند، و ممکن نیست که غیر از آن جا (یمن) از جایی دیگر خروج کند، و هر شخصی که آن را ادعاء کند و از کشور یمن نباشد، قطعاً آن شخص دروغگو خواهد بود!

و به دو روایتی که شیخ صدوق در کتاب کمال الدین روایت کرده است، استدلال نمودند، و آنها بدین ترتیب:

روایت اول:

صدوق: محمد بن محمد بن عصام (رضی الله عنه) ما را حدیث نمود، و گفت: محمد بن یعقوب (کلینی)، ما را حدیث نمود، و گفت: قاسم بن علا، ما را حدیث نمود و گفت: اسماعیل بن علی قزوینی ما را حدیث نمود و گفت: علی بن اسماعیل، از عاصم بن حمید حنط، از محمد بن مسلم ثقفی طحان مرا حدیث نمود، و گفت: (دخلت علی ابي جعفر علیه السلام وأنا اريد أن أسأله عن القائم من آل محمد عليه السلام فقال لي مبتدئاً: يا محمد بن مسلم إن في القائم من آل محمد عليه السلام شيئاً من خمسة من الرسل: يونس بن متى، ويوسف بن يعقوب، وموسى، وعيسى، ومحمد صلوات الله عليهم، فأما شبهه من يونس فرجوعه من غيبته وهو شاب بعد كبر السن وأما شبهه من يوسف بن يعقوب فالغيبه من خاصته وعامته، واختفاؤه من إخوته وإشكال أمره على أبيه يعقوب عليه السلام مع قرب المسافة بينه وبين أبيه وأهله وشيعته، وأما شبهه من موسى فدوام خوفه وطول غيبته وخفاء ولادته وتعب شيعته من بعده بما لقوا من الأذى والهوان إلى أن أذن الله عز وجل في ظهوره ونصره وأيده على عدوه وأما شبهه من عيسى فاختلف من اختلاف فيه حتى قالت طائفة منهم ما ولد وقالت طائفة مات وقالت طائفة قتل وصلب. وأما شبهه من جده المصطفى عليه السلام فخروجه بالسيف وقتله أعداء الله وأعداء رسوله عليه السلام والجبارين والطواغيت وأنه ينصر بالسيف والرعب وأنه لا ترد له رؤية وأن من علامات خروجه خروج السفيناني من الشام وخروج اليماني (من يمن) وصيحة من السماء في شهر رمضان، ومناد ينادي من السماء باسمه

واسم آیه).^(۵)

(بر ابی جعفر محمد بن علی باقر علیه السلام وارد شدم در حالی که می‌خواستم از ایشان در مورد قائم علیه السلام از خاندان محمد صلی الله علیه و آله سؤال کنم. پس در ابتدا به من فرمود: ای محمد بن مسلم، همانا شباهت پنج پیامبر از پیامبران خدا در قائم آل محمد صلی الله علیه و آله وجود دارد: یونس بن متی، و یوسف بن یعقوب و موسی و عیسی و محمد، صلوات الله علیهم. و اما شباهتش به یونس بن متی بازگشت او از غیبتش، و او جوان باز می‌گردد در حالی که پیر بوده است، و اما شباهت او به یوسف بن یعقوب علیه السلام غیبتش از افراد خاص و عام است، و اختفای او از برادرانش و عدم شناخت امر او بر پدرش یعقوب، با وجود مسافت کمی که بین او و پدرش و اهلش و یارانش که وجود داشت. اما شباهتی که به موسی علیه السلام دارد آن دوام ترسش و طولانی بودن غیبتش، اختفای ولادتش و خستگی یارانش بعد از آن آزار و اذیت و تحقیری که دیدند تا این که خداوند اذن ظهور و پیرویش داد و او را بر دشمنش یاری داد. و اما شباهتش به عیسی علیه السلام در اختلافاتی که در باره‌ی ایشان روی داد، تا این که طائفه‌ای از ایشان گفتند: به دنیا نیامده است، و طائفه دیگر گفتند: مرده است، و طائفه دیگر گفتند: کشته شده و به صلیب آویخته شده است. و اما شباهتش به جدش مصطفی صلی الله علیه و آله، خروجش با شمشیر است، و به قتل رساندن دشمنان خدا و دشمنان رسولش صلی الله علیه و آله و متکبران و طاغوتیان است، و ایشان با شمشیر و ترس پیروز می‌شود، و هیچ پرچمی در برابر ایشان بر نمی‌گردد؛ و از علام خروجش: خروج سفیانی از شام و خروج یمانی (از یمن) و صحیه آسمانی در ماه رمضان، و منادی که از آسمان به نام ایشان و نام پدرش نداء دهد.

روایت دوم:

صدوق: محمد بن محمد بن عصام (رضی الله عنه) ما حدیث نمود که گفت: محمد بن یعقوب (کلینی)، ما حدیث نمود که گفت: که قاسم بن علا ما را حدیث نمود که گفت: اسماعیل بن علی قزوینی ما را حدیث نمود گفت: علی بن اسماعیل، از عاصم بن حمید حنط، از محمد بن مسلم ثقفی طحان گفت: شنیدم ابا جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام فرمودند: (القائم منا منصور

بالرعب، مؤید بالنصر تطوی له الأرض و تظهر له الكنوز، يبلغ سلطانه المشرق و المغرب، و يظهر الله عز وجل به دينه على الدين ولو كره المشركون، فلا يبقى في الأرض خراب إلا قد عمر، و ينزل روح الله عيسى بن مريم عليه السلام فيصلي خلفه، قال: قلت: يا ابن رسول الله ﷺ متى يخرج قائمكم؟ قال: إذا تشبه الرجال بالنساء، والنساء بالرجال، واكتفى الرجال بالرجال، و النساء بالنساء، وركب ذوات الفروج السروج، و قبّلت شهادات الزور، و رُدت شهادات العدول، و استخف الناس بالدماء و ارتكان الزنا و أكل الرباء، و اتقى الأشرار مخافة ألسنتهم، و خرج السفیانی من الشام، و الیمانی من الیمن، و خسف بالیبداء، و قتل غلام من آل محمد ﷺ بین الركن و المقام، اسمه محمد بن الحسن النفس الزكية، و جاءت صيحة من السماء بأن الحق فيه و في شيعته، فعند ذلك خروج قائمنا، فاذا خرج أسند ظهره إلى الكعبة، و اجتمع إليه ثلاثمائة و ثلاثة عشر رجلاً.

و أول ما ينطق به هذه الآية ﴿بَقِيَّةَ بَقِيَّةِ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾. ثم يقول: أنا بقية الله في أرضه و خليفته و حجته عليكم فلا يسلم عليه مسلم إلا قال: السلام عليك يا بقية الله في أرضه، فاذا اجتمع إليه العقد وهو عشرة آلاف رجل خرج، فلا يبقى في الأرض معبود دون الله عز وجل من صنم (ووثن) و غيره إلا وقعت فيه نار فاحترق. و ذلك بعد غيبة طويلة ليعلم الله من يطيعه بالغيب و يؤمن به).^(۶)

(قائم ما به وسیله نیروهای مختلفی یاری می شود، و ترس و رعبی که در دل های مردم جایگزین می شود، و نصرت و یاری خداوند بزرگ، و زمین در اختیارش و فرمانش قرار می گیرد، و گنج های خود را در اختیار آن حضرت قرار می دهند، سلطنتش مشرق و مغرب زمین را فرا می گیرد، و دین مقدس اسلام بر تمام ادیان غلبه می یابد و لو در این که دشمنان خدا راضی نباشند، و در زمین جایی غیر آباد دیده نخواهد شد، و حضرت عیسی بن مریم از آسمان نازل می شود و پشت سر آن حضرت نماز می خواند.

می گوید عرض کردم: ای فرزند رسول الله ﷺ! این قیام کی خواهد بود و چه زمانی قائم شما قیام می کند؟ فرمودند:

۱. هرگاه مردان شبیه به زنان و زنان مانند مردان شوند.

۲. مردها به مردها اکتفاء کنند و زنان به زنان (اشاره به لواط و مساحقه).
۳. زنان سوار بر زین‌ها شوند (سوار شدن بر اسب، اتومبیل و وسایط نقلیه دیگر).
۴. شهادت دروغ و بر خلاف واقع را بپذیرند.
۵. گواهی مردان عادل و صاحبان تقوا را رد کنند.
۶. قتل و خونریزی در میان مردم کوچک شمرده شود.
۷. مردم مرتکب زنا شوند.
۸. ربا خواری در میان مردم رواج یابد.
۹. مردم از زبان اشرار بترسند.
۱۰. سفیانی از شام بیرون آید.
۱۱. یمانی از یمن حرکت کند.
۱۲. خسف و فرو رفتگی در بیداء پدید آید.
۱۳. جوانی از آل محمد علیهم‌السلام در میان رکن و مقام کشته شود که نام عزیزش محمد بن حسن معروف به نفس زکیه است.
۱۴. صیحه ای از آسمان بلند شود که حق با او و پیروان اوست.

در این هنگام قائم ما قیام می‌کند. پس، آن هنگام که بیرون آمد به کعبه تکیه می‌دهد و سیصد و سیزده تن از یاران مخصوص آن حضرت اطرافش را می‌گیرند و اول سخنی که می‌فرمایند این آیه شریفه است: (باقیمانده خدا بهتر است برای شما اگر به خدا ایمان دارید). سپس می‌فرماید من بقیة الله و حجت و جانشین خداوند بر روی زمین هستم. پس، همه مسلمانان آن حضرت را با این عبارت سلام می‌کنند: (سلام بر تو ای بقیة الله در روی زمین). پس، وقتی که آن عدد معین که ده هزار نفر باشد در خدمت آن حضرت اجتماع کردند از مکه بیرون می‌آیند و در کره زمین معبودی جز خداوند یکتا عبادت نخواهد شد، اساس بت پرستی و غیره از بین خواهد رفت و همه آنها در آتش غضب آن سرور خواهند سوخت. ای محمد بن مسلم! البته این قیام با این محتوی بعد از غیبت طولانی خواهد بود. برای این که خداوند عالم، بندگان مطیع و فرمان بردار خودش را به جهانیان معرفی کند و بشناساند.

بررسی این دو روایت امر دو جهت خواهد بود:

جهت اول:

مناقشه روایت اول:

واضح است که کلمه (از یمن) در روایت اولی در میان دو پُرانتز قرار گرفته است، و این به آن معناست که آن کلمه در بعضی از نسخه ها وجود ندارد، بلکه آن در نسخه مادر، که بیشترین اعتماد را دارد، موجود نیست؛ زیرا، کسی که نسخه برداری می کند، و یا محقق بر متنی که در مورد آن تحقیق می کند، بر نسخه مادر و یا معتمدترین آنها اعتماد می کند؛ ... و اما اگر زیادی و کاستی در بعضی از نسخه های دیگر پیدا کند، یا این که آن را بین دو پُرانتز می گذارد و یا در حاشیه به آن اشاره می کند.

به هر حال کلمه (از یمن) در این روایت ثابت نیست، و نمی توان در هر حال بر آن تأویل نمود، و مؤید آن این است که بعضی از علماء هنگامی که از کتاب کمال الدین نقل می کنند، کلمه (از یمن) را اصلاً ذکر نمی کنند، مانند:

- ۱- علامه مجلسی در بحار الانوار: ج ۱۵ ص ۱۸۲ - ۱۷۲.
- ۲- شیخ طبرسی در اعلام الوری باعلام الهدی: ج ۲ ص ۲۳۴ - ۲۳۲.
- ۳- سید بهاء الدین نجفی در منتخب الأنوار المصیئه: ص ۳۰۸ - ۳۰۷.
- ۴- شیخ علی یزدی حائری در الزام الناصب فی اثبات الحجه الغائب: ج ۱ ص ۱۹۶.
- ۵- میرزا محمد تقی اصفهانی در مکیال المکارم: ج ۱ ص ۷۱ - ۷۰.

که اینها را با عجله یافتیم، و همه آنها، این روایت را از کتاب کمال الدین نقل نموده اند و کلمه (از یمن) در آن را ذکر ننموده اند، و این دلالت بر این دارد که آنها نسخه معتمدی دارند که کلمه (از یمن) در آن وجود ندارد، و یا این که آن در تمام نسخه ها، برای آنها اصلاً ثابت نشده است، و به خاطر عدم اعتماد به وجود آن، آن را ذکر ننموده اند.

پوشیده نیست که مانند علامه مجلسی و امثال ایشان، نزدیک ترین افراد به نسخه های خطی برای نوشتن حدیث بودند، بلکه آن ها به صراحت، به وجود آن نسخه های خطی پیش خود اعتراف نموده اند.

به هر حال کلمه (از یمن) در این روایت به خاطر عدم ثابت بودنش، همان طور که گفتم - و بقیه سخن در جهت دوم گفته خواهد شد - ممکن نیست بر آن استدلال نمود.

جهت دوم:

مناقشه روایت دوم:

با نقاطی استدلال آن رد می شود:

نکته اول:

این که این روایت از جهت سند خیلی ضعیف است، و ضعف آن از طریق افراد آن است و ممکن نیست بر آن اعتماد نمود، و این رد از جهت پایبند ساختن آنهاست.

و ضعف سند روایت به این طریق است:

محمد بن محمد بن عصام: و ایشان موثق نیست، و در کتب رجال متقدمین ذکر نشده است، و محقق خوئی در معجم رجال حدیث ج ۱۸ ص ۲۰۹ به رقم ۱۷۳۰۱ این چنین ایشان را معرفی می کند و می گوید: (محمد بن محمد بن عصام: کلینی، از مشایخ صدوق، به مشیخت وی رضایت داد: در ادامه به محمد بن یعقوب کلینی، و در کتاب العیون ذکرش نمود: جزء ۱، باب ۱۱، در آن چه که از امام رضا علی بن موسی علیه السلام در توحید آمده است، حدیث ۱۳، اما در آن: محمد بن محمد بن عصام کلینی، و ظاهراً آن یک تحریف باشد. و از ایشان در فقه روایت شده است: جزء ۴، باب وصی و ارث را بعد از بلوغ منع می کند؛ ذیل حدیث (۵۷۸). بلکه محقق خوئی در تضعیفش برای سند توقیع به مجهول بودنش صراحت می کند: (و اما الحوادث الواقعة...)، وقتی که گفت: (... و از میان آنها توقیعی که صدوق در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه از محمد بن محمد بن عصام، از محمد بن یعقوب، از اسحاق بن یعقوب روایت می کند و گفت: (سألت محمد بن عثمان العمري أن يوصل لي كتاباً، قد سألت فيه عن مسائل أشكلت علي، فورد التوقيع بخط مولانا صاحب الزمان عليه السلام: أما ما سألت عنه أرشدك الله وثبتك — إلى أن قال: وأما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا، فإنهم حجتي عليكم، وأنا حجة الله...) (از محمد بن عثمان عمري سؤال نمودم که کتابی به من می رسد که در آن از مسائلی که در شک بر توقیع به خط مولایمان صاحب الزمان عليه السلام سؤال نمودم: اما از

آن چه که سوال نمودی، خدا شما را ارشاد و ثابت نگه دارد... تا این که فرمود: (و اما در وقایع جدید به راویان حدیث ما مراجعه کنید)، که آن ها حجت من بر شما هستند و من حجت خدا هستم...).

و این که امر دیدن هلال از حوادث واقعه و در آن به راویان حدیث باز می‌گردد و آنها حکام شرع هستند و سخنشان حجت و قابل قبول و حکمشان در بین امت نافذ است، در آن کوتاهی سند و دلیل وجود دارد.

و اما سند مجهول بودن، ابن عصام و هم چنین اسحاق بن یعقوب است.^(۷)

۲- اسماعیل بن علی قزوینی: و او مجهول الحال و در کتب رجال متقدمین کسی وی را موثق و ستایش نکرده است، و شیخ علی نمازی شاهرودی در مستدرکات علم رجال ج ۱ ص ۶۵۵ - ۶۵۴، به رقم ۱۲۰۲/۳۷۷ وی را ذکر نموده و گفت: (اسماعیل بن قاسم قزوینی: او را ذکر نمی‌کند. صدوق در اکمال از محمد بن یعقوب کلینی، از قاسم بن علاء، از ایشان، از علی بن اسماعیل روایت مرگ محمد بن حنفیه را روایت می‌کند).

و سید محسن امین در اعیان شیعہ ج ۳ صفحه ۱۳۹ به رقم ۱۳۹۱ او را ذکر نمود و گفت: (اسماعیل بن علی، شیخ بزرگواری که از مشایخ قدیمی امامیه متقدم بر کلینی، و کلینی از ایشان با واسطه روایت می‌کند، اما به واسطه طول عمرش ده سال بعد از کلینی باقی ماند، و ظاهراً خودش همان اسماعیل بن علی بن قدامه قزوینی کسی که با اسنادش به موسی بن عبد ربه از علی بن ابی طالب علیه السلام حدیث متعلق به معراج را روایت نمود).

و ستایش سید محسن امین برای قزوینی فایده ای ندارد، و آن به خاطر موثق نمودن اسماعیل بن علی قزوینی است، زیرا که سید محسن امین در سال (۱۱۳۷) هجری یعنی (۱۶) سال قبل تقریباً وفات نمودند و از معاصرین عصر ما به حساب می‌آید.

در حجیت توثیقات متأخرین از شیخ طوسی اختلافی واقع شده است. مانند علامه حلی و ابن داود و ابن شهر آشوب و حر عاملی و امثال آنها.^(۸)

۷- کتاب روزه - سید خوئی ج ۲ شرح ص ۸۴-۸۳.

۸- و اگر در اعتبار توثیقات متأخرین باشد که استناد آن ها معروف نیست، پس توثیقات معاصرین مانند سید محسن امین با وجود عدم معرفت مستند آن ها در توثیق، چگونه خواهد بود؟!

- و در حجیت توثیقات آنها کسانی که معاصرش بودند میان آنها اختلاف واقع شد و توثیقات کسانی که معاصرش

نظر شما در مورد توثیقات معاصرین چگونه است، چگونه می‌توان به آن‌ها به خاطر عدم معرفت سندشان اعتماد نمود؟!

و محقق خوئی است که بر توثیقات علامه حلی و امثال آن‌ها^(۹)، و نه بر توثیقات حر عاملی و امثال آن اعتماد نمی‌کند.^(۱۰)

بودند؛ به این که توثیق یا حسی و یا حدسی باید باشد، و حسی هر چه از زندگی کردن با وی و یا نقل از کسی که با وی زندگی نموده است. و اما حدسی آن اجتهادی حلی و قبل از آن‌ها مقلد بودند از علماء که قبل از آن‌ها زندگی کردند، و هر توثیقی که غیر از متقدمین برده شده، اجتهادی به حساب می‌آید، این که علامه حلی و قبل از او معاصر آن روایت کنندگان نبودند و چگونه آن‌ها توثیق حسی نمودند و سخن در این مورد طولانی است، و خلاصه کلام آن چه محقق خوئی گفته است این می‌باشد:

(کسی که حکم وثاقت و یا حُسن وی توسط یکی از اعلام متأخرین ثابت و نص شود، به شرطی که خبر وثاقت وی را کسی که معاصر وی و یا نزدیک عصر او خبر دهد، همان طور که بر آن توثیقات شیخ منتجب الدین و یا ابن شهر آشوب متفق هستند. و اما در غیر آن همان طور که در توثیقات ابن طاووس و علامه ابن داود و کسی که از آنها متأخر است مانند مجلسی کسی که از عصر آن دور بود و از آن نگذشت، و آن بر اساس حدس و اجتهاد و شبیه آن بنا شده است و آن: به این سلسله بعد از شیخ، قطع شده و بیشتر مردم مگر کمی از آنها مقلد آن بودند که بر اساس فتاوی شیخ عمل می‌کردند و به آن استدلال می‌کردند همان طور که از روایات استدلال می‌نمودند، و همان طور که حلی در سرائر تصریح نمود و غیره... {تا گفته اش}: بر جمله: و شیخ خودش حلقه اتصال بین متأخرین و ارباب اصول که از آن کتب چهارگانه و غیر آنها گرفته شده است. و راه برای متأخرین بر توثیقات روایت و تضعیف غالب آنها مگر استنباط و عمل به رأی و نظر است). معجم رجال حدیث ج ۱ ص ۴۳-۴۲.

و همچنین گفت: (از آن چه گفتیم حاصل می‌شود که ابن طاووس و عامه ابن داود و متأخرین از آنها در توثیقاتشان اعتماد می‌کنند و در ترجیحاتشان بر آراء و استنباطات و هر سخنی که از کلام نجاشی و یا شیخ در کتب آنها استفاده می‌شود و عده کمی بر کلام غیرشان اعتماد می‌کنند و در استفاده همان طور که بر بعضی از موارد اشاره می‌کنیم خطاء می‌گیرند همان طور که در استنباط خطاء می‌کنند؛ و علامه را می‌بینی که بر هر نامی که در آن بدی وارد نشده اعتماد می‌کند و از آن معلوم می‌شود از آن چه که در ترجمه احمد بن اسماعیل بن سمکه و غیر ذکر می‌کند. و مجلسی را می‌بینی که هر چه صدوق آن را مدح کرده آن را درست می‌داند و سید محسن امین معاصر (اسماعیل بن علی قزوینی) نیست، بلکه ایشان تصریح نمود که ایشان بر شیخ کلینی متقدم بود و بعد از ایشان زنده ماند، و از کجا فهمید و استفاده نمود (بزرگوار)؟!

۹- محقق خوئی در معجم رجال الحدیث ج ۲۱ ص ۲۰۳-۲۰۲ در ترجمه یونس بن رباط، به رقم ۱۳۸۵۸ می‌گوید: (و پیش تر اشاره شد که در توثیقات متأخرین مانند علامه و غیر ایشان نمی‌توان اعتماد کرد، چنانچه با دلیل روشن استناد آنان روشن نشود).

۱۰- محقق خوئی در کتاب الحجج ج ۴ شرح ص ۱۸۱ در مناقشه یکی از مسائل فقهی می‌گوید: (... بلکه طریق شیخ در افراد نادر ضعیف است، زیرا که در آن شیخش احمد بن محمد بن موسی اهوازی است، و او از جمله کسانی است

و این ستایش (صاحب جلالت) از دو امر حاصل خالی نیست:

أ- به این که از علمای رجال متقدمین و یا متأخرین منقول باشد و این چیزی که آن را نمی‌یابیم و سید محسن امین آن را ذکر نمی‌کند و امر اول بر اثبات آن متوقف خواهد بود.

ب- به این که اجتهادی از سید محسن امین است و توثیق اجتهادی در آن حجتی نیست مادامی که مستند و دلیلش را نمی‌دانیم. و بعد از آن این دلیل یا مستند تسلیم نقد و بررسی می‌شود و ممکن است قانع کننده باشد یا نباشد.

و سید محسن امین نیز مستندش را در گفته جناب (اسماعیل بن علی قزوینی) برای ما ذکر نمی‌کند، و در این گفته‌اش هیچ حجت و برهانی نیست، و مرد مجهول خواهد ماند، و بر حسب قواعد قوم به روایتش اعتماد نمی‌شود.

۳- علی بن اسماعیل: و علی بن اسماعیل این آقا بین موثق و غیره مشترک است، ایشان در این جا از عاصم بن حمید حناط، کسی که از اصحاب امام صادق علیه السلام ^(۱۱) روایت می‌کند، و در اسمش در سلسله افراد غیر از یک نفر کسی مشترک نیست، بعضی از آنها موثق و بعضی بر خلاف آن است، و به وثاقتش کسی حکم نمی‌کند مگر خودش ثابت کند و از کسی که با وی شریک شده تمیز شود، و باید بر وثاقتش صراحت شده باشد.

و از آن جایی که ایشان از کسی که از امام صادق علیه السلام روایت کرده روایت می‌کند، پس از طبقه اصحاب امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام خواهد بود، بلکه حتی از اصحاب امام رضا علیه السلام است. و حالا بعضی از مشترکین در این عنوان را ذکر می‌کنم:

أ- علی بن اسماعیل بن شعیب میثمی، وی از اصحاب امام رضا علیه السلام است و ایشان ستایش شده و موثق به حساب می‌آید. ^(۱۲)

ب- علی بن اسماعیل بن عامر از اصحاب امام کاظم علیه السلام است و موثق نمی‌شود (موثق

که موثق نشده است، با اینکه صاحب کتاب الوسائل فی تذکرة المتبحرین بزرگوار و گرانقدر است، اما بر توثیقات متأخرین اعتماد نمی‌کنیم...).

۱۱- عاصم بن حمید الحناط، من أصحاب الصادق علیه السلام، این مطلب را نیز النجاشی در کتاب رجال: ص ۳۰۱ شماره ۸۲۱، همچنین شیخ طوسی در رجال: ص ۲۶۲ به شماره ۳۷۴۰ ذکر نموده است.

۱۲- عاصم بن حمید حناط از اصحاب امام صادق علیه السلام که آن را عیاشی در رجالش ذکر نموده ص ۳۰۱ برقم ۸۲۱ و همچنین شیخ طوسی در رجالش ص ۲۶۲ برقم ۳۷۴۰.

نیست).^(۱۳)

ج- علی بن اسماعیل بن عمار از اصحاب امام کاظم علیه السلام است و موثق نمی‌شود (موثق نیست)^(۱۴)

د- علی بن اسماعیل بن جعفر بن محمد باقر علیه السلام، ایشان نکوهش شده است.^(۱۵)

ه- علی بن اسماعیل بن یقظین، از عیسی بن استفاد ضریر از امام کاظم علیه السلام روایت می‌کند، و موثق نمی‌شود (موثق نیست).^(۱۶)

و- علی بن اسماعیل دغشی، از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند^(۱۷) موثق نمی‌شود (موثق نیست).^(۱۸)

و (علی بن اسماعیل) در این روایت مجهول باقی می‌ماند، و کسی که ادعای تمییز می‌کند بر اوست که دلیل واضح بیاورد.

و از آن چه که گفته شد این روایت با بیشتر از چند روایت کننده، سندش ضعیف خواهد بود. و بر روش قوم استفاده از آن برای استدلال نمودن، شایسته نیست.

نکته دوم:

این روایت در کتاب اعلام الوری طبرسی، اصلاً بدون ذکر (من الیمن) آمده است، این چنین: (... و خروج السفیانی من الشام والیمانی وحسب فی البیداء...) ^(۱۹) (... و خروج سفیانی از شام و یمانی و فرو رفتن در بیداء...).

و همچنین در روایت دیگر که در آن عبارت (من الیمن) در بین پرائتر آمده است، و در اعلام الوری این عبارت اصلاً حتی بین دو پرائتر وجود ندارد، بلکه این چنین آمده است

۱۳- مراجعه شود به معجم رجال الحدیث: ج ۱۲ ص ۲۹۹ - ۳۰۰ برقم ۷۹۴۳.

۱۴- مراجعه شود به معجم رجال الحدیث: ج ۱۲ ص ۳۰۰ برقم ۷۹۴۴.

۱۵- مراجعه شود به معجم رجال الحدیث: ج ۱۲ ص ۳۰۰ برقم ۷۹۴۵.

۱۶- مراجعه شود به معجم رجال الحدیث: ج ۱۲ ص ۲۹۸ برقم ۷۹۴۲.

۱۷- مراجعه شود به علل الشرائع: ج ۲ ص ۳۷۱ - ۳۷۲.

۱۸- مراجعه شود به معجم رجال الحدیث: ج ۱۲ ص ۳۰۱ - ۳۰۲ برقم ۷۹۴۸.

۱۹- اعلام الوری باعلام الهدی ص ۴۴۷-۴۴۸.

(من علامات خروجه خروج السفیانی من الشام وخروج الیمانی وصیحة من السماء.)^(۲۰)
 (... از علامت خروجش، خروج سفیانی از شام و خروج یمانی و صحیه از آسمان است...).

و این روایت را سید مرعشی در احقاق الحق ج ۱۳ ص ۳۴۲ به نقل از کتاب فصول المهمة ابن صباغ مالکی این چنین ذکر می‌کند: (... وخروج السفیانی من الشام والیمن و خسف فی البیداء...)، (... و خروج سفیانی از شام و یمن و فرو رفتگی در سرزمین بیداء...)، و در این روایت لفظ یمانی اصلاً ذکر نشده است بلکه به جای آن (الیمن) آمده است. و روایت به لفظ (و الیمن) بعید نیست که صحیح نباشد به خصوص وقتی که می‌دانیم به این که سفیانی متعدد است. هم چنین از امیر المومنین علیه السلام روایت شده است به این که در آن جا یک سفیانی از شام و یک سفیانی از هجر است:

از ایشان بعد از ستایس و ثناء بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: (سلوئی، سلوئی فی العشر الأواخر من شهر رمضان قبل ان تفقدونی، ثم ذکر الحوادث بعده، وقتل الحسین صلوات الله علیه، وقتل زید بن علی رضوان الله علیه، واحراقه و تدریته فی الریاح، ثم بکی علیه السلام، و ذکر زوال ملک بنی امیه و ملک بنی عباس، ثم ذکر ما یحدث بعدهم من الفتن وقال: اولها السفیانی و آخرها السفیانی. فقیل له: وما السفیانی والسفیانی؟ فقال: السفیانی صاحب هجر، والسفیانی صاحب الشام). (از من پرسید، از من پرسید در مورد ده تا از اواخر ماه رمضان قبل از این که مرا از دست بدهید، سپس حوادث بعد ایشان و قتل امام حسین علیه السلام و قتل زید بن علی (رض) و آتش زدنش و پراکنده نموده خاکستر بدنش در هوا را ذکر نمود، سپس گریه کرد، و زوال حکومت بنی امیه و بنی عباس و سپس آن چه که از حوادث و فتنه هایی که بعد از آنها اتفاق می افتد را ذکر نمود و فرمود: اول آنها سفیانی و آخر آنها سفیانی است. به وی عرض شد: سفیانی و سفیانی چه هستند؟ فرمود: سفیانی صاحب هجر و سفیانی صاحب شام است.)^(۲۱)

و هجر نیز شهری در یمن است، همان طور که در معجم البلدان ج ۵ ص ۳۹۳ آمده است: (... و هجر: شهری در یمن بین آن و بین عشر یک روز و شب از جهت سمت راست فاصله است...).

۲۰ - اعلام الوری باعلام الهدی ص ۴۱۷.

۲۱ - الملاحم والفتن: ص ۲۷۱.

و همچنین آن را سمعانی در انساب ذکر نمود: (هجری: با فتحه "ها" و جیم و کسری "را" در آخر آن. این به نسبت هجر است، و آن شهری از کشور یمن از اقصای آن و قلعه‌های آن معروف است...).

و شاید روایت ناظر به بیان این است که سفیانی موجود می باشد که از شام، و سفیانی دیگر از یمن خروج می کند، و نویسندگان آن و غیر آنها را دچار توهم کرده، به این که آن کلمه افتاده است. این که اصل آن (و یمنی از یمن) است و آن را تثبیت نمودند.

و اگر گفته شود به این که لفظ (از یمن) شاید افتاده باشد، و صحیح آن که در اصل کتاب فصول المهمة آمده است، و آن (و یمنی از یمن است) می باشد، چیست؟ می گویم: بله؛ احتمال آن وارد است، اما من بر نسخه ای از کتاب فصول المهمة چاپ بیروت - دار الأضواء - چاپ دوم: ۱۴۰۹ هـ - ۱۹۸۸ م، برخورد نمودم، و روایت در آن به لفظ (و خروج السفیانی من الشام والیمن) (و خروج سفیانی از شام و یمن) آمده است. همان طور که سید مرعشی آن را این چنین نقل کرده است: (... و خروج السفیانی من الشام والیمن وحسب فی البیداء بین مکة والمدینة)^(۲۲) (... و خروج سفیانی از شام و یمن و فرو رفتگی در بیداء بین مکة و مدینه است).

در حالی که در چاپ قم - دار الحدیث - چاپ دوم به سال ۱۴۲۲ هـ. تحقیق سامی غریری روایتی با لفظ (و یمنی از یمن) می یابیم، که این عجیب است! به هر حال از آن چه گفته شده، کمتر چیزی که گفته می شود این است که متن روایت در آن شکی وجود دارد و به این نمی توان احتجاج نمود، به خصوص اگر ملاحظه کنیم به آن چه که در نکته سوم مطرح خواهد شد.

نکته سوم:

به احتمال خیلی زیاد اصل دو روایت، یک روایت است، و روایت کننده یکی از آنها را قسمتی و یا کامل نقل نمود و دیگری را با معنی و به صورت غیر کامل نقل می کند، و یا این که همه این دو روایت، بعضی از آنها خود فرموده معصوم را ذکر کردند و بعضی از آنها، آن چه که معنی کلام معصوم است را بیان کردند.

و به خصوص هر گاه توجه کنیم که اشخاص ناقل در دو روایت به طور کامل آمدند، و سند دو روایت را برای شما ذکر می‌کنیم:

سند روایت اول:

محمد بن محمد بن عصام رضی الله عنه ما را حدیث نمود که می‌گوید: محمد بن یعقوب (کلینی)، ما حدیث را نمود که می‌گوید: که قاسم بن علا، ما را حدیث نمود که می‌گوید که: اسماعیل بن علی قزوینی ما را حدیث نمود که می‌گوید:، علی بن اسماعیل، از عاصم بن حمید حنط، از محمد بن مسلم ثقفی طحان مرا حدیث نمود که می‌گوید: بر علی ابی جعفر محمد بن علی باقر علیه السلام داخل شدم).

سند روایت دوم:

محمد بن محمد بن عصام رضی الله عنه ما حدیث نمود که می‌گوید: محمد بن یعقوب (کلینی)، ما حدیث نمود که می‌گوید: که قاسم بن علا، ما را حدیث نمود که می‌گوید که: اسماعیل بن علی قزوینی ما را حدیث نمود که می‌گوید: علی بن اسماعیل، از عاصم بن حمید حنط، از محمد بن مسلم ثقفی طحان می‌گوید: شنیدم ابا جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام می‌فرماید).
و نقل با معنا در پیشتر روایت کننده‌ها موجود است، بلکه ائمه علیهم السلام به این کار اجازه داده‌اند:

و این محمد بن مسلم روایت کننده دو روایت که مورد بحث ماست، می‌گوید که ایشان در حدیث کم یا زیاد می‌کند و ایشان منظور روایت را بیان می‌کند:
محمد بن مسلم می‌گوید: (قلت لأبي عبد الله علیه السلام: أسمع الحديث منك فأزيد وأنقص قال: ان كنت تريد معانيه فلا بأس) ^(۲۳) (به ابی عبد الله گفتم: حدیثی از شما می‌شنوم و در آن کم و زیاد بکنم؟ فرمود: اگر شما معنای (منظور) آن را می‌خواهی اشکالی ندارد).

خلف بن حماد از ابن مختار و غیره می‌گویند: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: (أسمع

الحديث منك فعلی لا أرویه كما سمعته، فقال: إن أصبت فيه فلا بأس، إنما هو بمنزلة: تعال، و هلم، واقعد، و اجلس^(۲۴) (حدیثی از شما می شنوم شاید من همانطور که از شما شنیدم نقل نکنم، فرمودند: اگر منظور را رساندی اشکالی ندارد، زیرا آن مانند: بیا، بخور و بنشست و بنشین است).

از کتاب ابی عبد الله سیاری از بعضی از اصحابمان منقول است که امام صادق علیه السلام می فرماید: (إذا أصبت معنی حدیثنا، فاعرب عنه بما شئت، وقال بعضهم لا بأس ان نقصت أو زدت، أو قدمت أو أخرت، إذا أصبت المعنی، وقال هؤلاء یأتون بالحديث مستویاً كما یسمعونہ، وانا ربما قدمنا وأخرنا وزدنا ونقصنا، فقال ذلك زحرف القول غروراً إذا أصبت المعنی فلا بأس)^(۲۵) (وقتی که منظور حدیث ما را رساندی، هر طور که خواستی انجام ده، و بعضی از آن ها گفتید، مشکلی نیست که کم یا زیاد بکنی و یا جلو و عقب بردی، اگر منظور معنا را برسانی، و آنها گفتند با حدیثی بیایند که به مثابه همان که شنیدید باشد، و ما شاید جلو و عقب و کم و زیادش کردیم، و فرمود آن سخن بیهوده است هر گاه منظور را رساندی اشکالی ندارد).

و از داود بن فرقد که می گوید به ابی عبد الله گفتیم: (إني أسمع الكلام منك فأريد أن أرویه كما سمعته منك فلا یجئ. قال: فتعمد ذلك؟ قلت: لا. قال: تريد المعاني؟ قلت: نعم. قال: فلا بأس)^(۲۶) (من از شما سخنی می شنوم و می خواهم همان طور که شنیدم بیان کنم و آن نمی شود. فرمودند: آیا بر عمد انجام می دهی؟ عرض کردم: نه. فرمودند: معنا را می رسانی؟ گفتیم: بله، فرمودند: اشکالی ندارد).

و هر دو روایت اصلشان یکی است، و به روایتی که در آن (از یمن) بدون پراتز آمده است نمی توان استدلال نمود، زیرا احتمال دارد آن از اضافات نویسنده آن باشد، به خاطر فکرشان که آن کلمه جا مانده است، و یا آن موافق سیاق کلام است، زیرا قبل از آن (سفیانی از شام) و کلمه (از یمن) ثبت نشده، باقی می ماند، و بر آن نمی توان اعتماد کرد.

۲۴ - وسائل الشیعة (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۰۴ - ۱۰۵، ح ۳۳۳۲۲.

۲۵ - وسائل الشیعة (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۰۴ - ۱۰۵، ح ۳۳۳۳۳.

۲۶ - الکافی: ج ۱ ص ۵۱.

نکته چهارم:

حتی اگر گفتیم به این که کلمه (از یمن) موجود و در روایت ثابت است، و آن به این معنا که یمانی از شهری در یمن، هنگام ظهور و یا قیام مسلحش خروج می‌کند، ضرورتی نخواهد بود، بلکه اصلش باید یمانی باشد و ظهور و یا قیامش از شهر دیگری خواهد بود.

به این که یمانی وصف شده، که ایشان (از یمن) یا این که ریشه‌ای از یمن دارد ممکن است، و به معنای تشخیص دقیق این که از کشور یمن خروج کند نیست. شخصی ممکن است وصف شود به این که ایشان خراسانی و یا سیستانی و یا خوئی و یا بغدادی و یا بحرانی و... و ایشان به آن شهر منسوب شده باشد در حالی که در آن زندگی نمی‌کند، بلکه به این جهت به آن منسوب شده که ایشان در آن جا متولد و یا ریشه‌ای از آن جا دارد... الخ^(۲۷)، و گفته می‌شود مثلاً: از علامات قیام قائم علیه السلام ظهور علی از خراسان و دجال از سیستان و... و... الخ و آن به معنای آن نیست که علی خراسانی باید آغاز ظهورش از شهر خراسان باشد، و یا دجال سیستان باید ابتدای ظهورش از شهر سیستان باشد، بلکه منظور از خراسانی ریشه اش و یا ولادتش در شهر خراسان خواهد بود و دجال سیستان اصل و یا ولادتش در شهر سیستان می‌باشد، و این که (از) در جمله ام (از خراسان) و (از سیستان) بیان شده، یعنی برای بیان آن است که اصل و یا ولادت آن‌ها در خراسان و یا سیستان است.

به این که برای یمانی - آن چه که ما معتقد آن هستیم - اصل و یا نسبی در یمن خواهد داشت، و به معنای ابتدای ظهور و قیامش از خود کشور یمن نیست، و مؤید آن اخبار وارد شده در نفی این که یمانی و یا مهدی از کشور یمن معروف خواهد بود:

کعب می‌گوید: (ما المهدي إلا من قریش، وما الخلافة إلا فيهم غير أن له أصلاً ونسباً في اليمن)^(۲۸) (مهدی نیست مگر این که از قریش باشد، و خلافتی نیست مگر در آنها، غیر از این که ریشه‌ای و یا نسبی در یمن داشته باشد).

عن أرطاة می‌گوید: (فيجتمعون وينظرون لمن يباعدون، فبيناهم كذلك إذ سمعوا صوتاً ما قاله إنس ولا جان: بايعوا فلاناً، يا سمة، وليس من ذي ولا ذو، ولكنه خليفة يمانی)^(۲۹) (و جمع می‌شوند

۲۷- آن فقط یک مثال است و روایت و خبر نیست.

۲۸- معجم احادیث الامام مهدی علیه السلام ج ۱ ص ۲۹۹

۲۹- معجم احادیث الامام مهدی علیه السلام ج ۱ ص ۲۹۹ / الملاحم والفتن - لابن طاوس ص ۱۶۸ برقم ۲۲۸.

و نگاه می‌کنند که با چه کسی بیعت می‌کند در آن هنگامی که آنها این طور هستند، صدایی که آن را نه انسانی و نه جنی گفته است، می‌شنوند: با فلانی بیعت کنید به اسمش، می‌گوید و از این و نه آن نیست، بلکه آن خلیفه یمانی است).

و گفته‌اش: (ولیس من ذی ولا ذو) یعنی ایشان از شهر یمن نیست، زیرا این لغت گفتار اهل یمن است. و یا ایشان از کسی که اذواء یمن و آنها ملوک حمیر هستند نسبت دهد، نیست، می‌توان به عنوان نمونه ذو یزن و ذو رعین، همان طور که آن علامه مجلسی در بحار ج ۱۲ ص ۳۷۴ ذکر کرده یاد نمود.

و در قدیم معروف است که مکه از تمامه و تمامه از یمن است، و بر این اساس هر کس به مکه منتسب شود ممکن است وصف شود به این که ایشان (مکی) و (تمامی) است، و بر همین منوال هم چنین محمد و آل محمد همه (مکین) و (تمامین) و (یمانیین) خواهند بود.

و روایت شده به این که مکه از یمن، و یا این که به یمانیه وصف شده است: در وصف نبی اکرم در مناجاتی برای حضرت عیسی علیه السلام آمده است: (... یا عیسی دینه الحنیفیه و قبلته یمانیة و هو من حزبی و أنا معه فطوبی له ثم طوبی له...) ^(۳۰) (ای عیسی دینش حنفی و قبلتش یمانیه است و ایشان از حزب مؤمن من است، من همراه ایشان هستم و خوشا برای ایشان سپس خوشا برایش...).

و در دعای ابی طالب آمده است: (اللهم رب هذه الکعبة الیمانیة، والأرض المدحیة) ^(۳۱) (خداوندا خدای این کعبه یمانی و زمین ستایش شده).

و بعضی از علماء به آن صراحت نمودند همانطور که ذکر خواهد شد:

۱- شریف رضی در مجازات نبوت ص ۳۳۸-۱۳۴:

می‌گوید: و از آن فرموده اش بر نماز و سلام: (الایمان یمان والحکمة یمانیة)، (ایمان یمان و حکمت یمانیه است). تا گفته اش: و در این وصف اهل مکه و اهل مدینه وارد می‌شوند. و اما مکه و آن جهتی از جهات یمن است و محل گسترده شدن راه است به سوی آن بریدگی

۳۰- الکافی: ج ۸ ص ۱۳۹.

۳۱- بحار الأنوار: ج ۱۵ ص ۳۱۰.

از ساحل. و اما مدینه و بیشتر مردم آن انصار و آنها در اصل از اهل یمن هستند اگر چه با منزل اهل حجاز بودند... الخ).

۲- مولا محمد صالح مازندرانی در شرح اصول کافی ج ۱۱ ص ۴۲۷-۴۲۸: گفت: رسول الله ﷺ: می فرماید: (کذبت، بل رجال أهل اليمن أفضل، الايمان يمانی والحكمة يمانية ولو لا الهجرة لكنت امرئ من أهل اليمن)، (دروغ گفتی، بلکه مردان اهل یمن افضل ترند، و ایمان یمانی و حکمت یمانی است و اگر هجرت نبود فردی از اهل یمن می بودم).

تکذیب نمودن و اشاره کردن به این که افضل ترین، مردان یمن هستند، هر آن چه از نظر غیرت اهل جاهلیت باشد نیست، بلکه فضیلت آنها همان ایمان و حکمت است که آن در میان آنها موجود نیست بلکه آن در مردان یمن موجود است. گفته شده که منظور از آنها انصار دینی که به خدا و رسولش با میل و رغبت اجابت نمودند و یاریش کردند، آن هایی که نسبتشان یمانی است و گفته شده است: منظور آنها اهل مکه یا بعضی از آنها هستند، اما این که مکه از تمامه و تمامه از سرزمین یمن است و ایشان این گفته را در تبوک و مکه بین ایشان و یمن که بود گفتند، و به طرف ناحیه یمن اشاره نمود و منظورش مکه بود و مؤید فرموده اش: "ولو لا الهجرة لكنت امرئ من أهل اليمن"، "و اگر هجرت نبود امری از اهل یمن می بودم" است و ایشان تصریح نمودند که منظور از یمن مکه با یکی از دو صورت ذکر شده است. و فرموده اش "الايمان يمانی" یعنی منتسب به یمن است و معنایش بر قول اول این است که قوت ایمان و شهرتش از اهل یمن به خاطر این که آنها از انصار دین هستند و برگرفته دوم این که مبدأ آن مکه است.

۳- علامه مجلسی در بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۱۳۷:

می گوید: (جزری می گوید: "الايمان يمان و الحكمة يمانية". إنما قال ذلك لأن الايمان بدأ من مكة وهي من تمامه وتمامه من أرض اليمن و لهذا يقال: الكعبة اليمانية. (در حدیث ایمان یمانی و حکمت یمانی است، زیرا آن را پیامبر فرمودند، به این که ایمان از مکه آغاز شده و آن از تمامه است، و تمامه از سرزمین یمن است و به همین جهت فرمود: کعبه یمانیه است... الخ).

پس مکه از تمامه و تمامه از یمن است و صحیح است اگر به اهل مکه گفته شود که آن ها

یمانیون و تمایون و مکیون هستند.

و بر این اساس ممکن است یمانی نامیده شوند، زیرا که ایشان از نسل رسول ﷺ، و رسول اکرم ﷺ یمانی است و همچنین علی بن ابی طالب علیه السلام یمانی است و تمام فرزندان ایشان به خاطر انتسابشان به آنها، یمانیون هستند.

از رسول الله ﷺ روایت شده که ایشان می‌فرمایند: (... إنَّ خیر الرجال أهل الیمن، و الإیمان یمان و أنا یمانی) ^(۳۲) (همانا بهترین مردان اهل یمن هستند و ایمان یمانی و من یمانی هستم).

نکته پنجم:

روشن است که مسأله قیام قائم التکلیف از اسرار آل محمد ﷺ است، و روایت‌های زیادی وارد شده که تأکید بر ضرورت پوشیده نگه داشتن امر امام مهدی التکلیف می‌کنند، یعنی عدم توضیح آن چه که اهل بیت ﷺ آن را مخفی کرده‌اند، و آن این که قیام امام مهدی التکلیف آرزوی تمام انبیاء و فرستادگان و شهداء و صدیقین و ایشان وعده صادق خدا هستند.

و می‌یابیم که بیشتر روایات به صورت رمز و اشاره آمده‌اند و دلیل آن محافظت از این انقلاب مقدس است، و روشن است که یک رهبر حکیم و دانا ممکن نیست همه جزئیات نقشه نظامی را کشف کند بلکه ممکن در بعضی از آن فریب‌ها - جنگ فریب - و ابهامات و اشارات متعمد بگذارد.

و به خاطر آن در روایات اهل بیت ﷺ تأکیداتی می‌یابیم به این که آنها چیری را می‌گویند و خلاف آن حاصل می‌شود و این روایات بیان و یا اشاره به ظهور و قیام امام مهدی التکلیف است و این برای ما روشن می‌کند به این که امور زیادی وجود دارند که بر خلاف چیزی که مردم با توجه به اعتماد آنها به بعضی از روایات فکر می‌کنند، خواهد بود.

تفسیر علی بن ابراهیم: حدیث نمود پدرم، از محمد بن فضیل از پدرش از ابی جعفر التکلیف که می‌فرماید: (قلت له: جعلت فداک بلغنا أن لآل جعفر رایة ولآل العباس رایتین فهل انتهى إلیک من علم ذلك شیء؟ قال: أما آل جعفر فلیس بشیء ولا إلی شیء، وأما آل العباس فإن لهم ملکاً مبیطاً یقربون فیہ البعید، یباعدون فیہ القریب، وسلطانهم عسر لیس فیہ یسر حتی إذا أمنوا مکر الله

وَأَمَنُوا عَقَابَهُ صِيح فِيهِمْ صِيحَةٌ لَا يَبْقَى لَهُمْ مَالٌ يَجْمَعُهُمْ وَلَا رَجَالٌ يَمْنَعُهُمْ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ: ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ﴾^(۳۳) قلت: جعلت فداك فمتى يكون ذلك؟ قال: أما إنه لم يوقت لنافيه وقت، ولكن إذا حدثناكم بشيء فكان كما نقول فقولوا: صدق الله ورسوله، وإن كان بخلاف ذلك فقولوا: صدق الله ورسوله تؤجروا مرتين^(۳۴) (فدايت شوم به ما ابلاغ شده که برای خاندان جعفر یک پرچم و برای خاندان عباس دو پرچم خواهد بود آیا چیزی در این مورد به شما رسیده است؟ فرمودند: اما برای خاندان جعفر در آن چیزی نیست و اما خاندان بنی عباس برای آنها یک حکومت طولانی که دور را نزدیک و نزدیک را دور می کنند، خواهد بود، سلطنت آنها سخت و محکم است و هیچ نرمی و آسانی در آن وجود ندارد، حتی اگر به مکر خدا و به عذابش ایمان بیاورند در میان آنها فریادی زده می شود که برای آنها نه مالی که آنها را جمع می کند، باقی می ماند، و نه مردانی که آن را منع می کنند؛ و آن همان فرموده خدای متعال است که می فرماید: (تا زمانی که زمین، زیبایی خود را یافته و آراسته می گردد). عرض کردم: فدايت شوم آن چه زمانی خواهد بود؟ فرمود: اما وقت تعیین نمی کنم در آن برای ما وقتی است، و اما هر گاه شما را در مورد چیزی خبر دادیم و آن چه گفتیم شد بگوئید: خدا و رسولش راست گفتند و اگر بر خلاف آن بود بگوئید: خدا و رسولش راست گفتند و دو بار پاداش بگیریید...).

از ابی جعفر ما را حدیث نمودند که امام العلیّ علیه السلام می فرماید: (قال: قلت له: لهذا الامر وقت؟ فقال: كذب الوقتون، كذب الوقتون، إن موسى عليه السلام لما خرج وافدا إلى ربه واعدهم ثلاثين يوماً، فلما زاده الله على الثلاثين عشراً، قال قومه: قد أحلفنا موسى عليه السلام، فصنعوا ما صنعوا، فإذا حدثناكم بحديث فجاء على ما حدثناكم به، فقولوا: صدق الله، وإذا حدثناكم بحديث فجاء على خلاف ما حدثناكم به، فقولوا: صدق الله؟ تؤجروا مرتين)^(۳۵) (گفت: به ایشان عرض کردم: آیا برای این امر وقتی است؟ فرمودند: وقت گذاران دروغ می گویند، وقت گذاران دروغ می گویند، وقتی که حضرت موسی علیه السلام برای دیدار خدا خارج شد، به یارانش وعده سی روز را

۳۳ - یونس: ۲۴.

۳۴ - بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۸۵.

۳۵ - الغيبة للنعماني: ص ۳۰۵.

داد، و وقتی که خدا بر سی روز ده روز اضافه نمود، قومش به او گفتند: همانا که حضرت موسی خلاف نمود و انجام دادند (فته گوساله) آن چه که انجام شد. و هر گاه شما را به چیزی خبر دادیم و طبق آن چه گفتیم آمد بگویید: خدا راست گفت و اگر به چیزی شما را خبر نمودیم و بر خلاف آن چه گفتیم شد، بگویید: خدا راست گفت، دوبار پاداش بگیرید).

کلینی: محمد بن یحیی^(۳۶) از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم^(۳۷) از پدرش^(۳۸) همه، از ابن محبوب^(۳۹) از ابن رثاب^(۴۰) از ابی بصیر^(۴۱) از امام صادق علیه السلام می فرمایند: (إن الله تعالى جل

۳۶ - (محمد بن یحیی) وثقه النجاشي: ص ۳۵۳، برقم ۹۴۶ قائلاً: (محمد بن یحیی أبو جعفر العطار القمي، شيخ أصحابنا في زمانه، ثقة، عين، كثير الحديث...). محمد بن یحیی نجاشی او را در ص ۳۵۳ در شماره ۹۴۶ توثیق کرده می گوید: محمد بن یحیی العطار قمی شیخی بود از اصحاب ما در زمان خود و موثق است و صاحب علم و بسیار حدیث روایت کرده است).

۳۷ - (أحمد بن محمد، و علی بن ابراهیم) وهذه الواسطة مكونه من رجلين وتوثيق أحدهما يكفي، وأحدهما علي بن إبراهيم بن هاشم القمي، وهو ثقة جليل بالاتفاق، وهو صاحب تفسير القمي المشهور، وثقه النجاشي في رجاله: ص ۲۶۰ برقم ۶۸۰. فراجع. (احمد بن محمد و علی بن ابراهیم، این واسطه از دو نفر تشکیل می شود و توثیق یکی از آنها کفایت می کند، یکی از آنها علی بن ابراهیم بن هاشم قمی است و او به اتفاق ثقة می باشد و شیخ بزرگی بوده است، وی صاحب تفسیر معروف قمی می باشد و نجاشی در کتاب رجال در ص ۲۶۰ به شماره ۶۸۰ او را توثیق نموده است).

۳۸ - أبيه: (إبراهيم بن هاشم القمي) وثقه المحقق الخوئي في معجم رجال الحديث: ج ۱ ص ۲۸۹ - ۲۹۱، برقم ۳۳۲، فراجع. (پدرش، ابراهیم بن هاشم قمی، خوبی او را توثیق نموده است: معجم رجال الحديث: ج ۱ ص ۲۸۹ - ۲۹۱، شماره ۳۳۲).

۳۹ - (ابن محبوب) هو الحسن بن محبوب: وثقه الشيخ الطوسي في الفهرست: ص ۹۶ - ۹۷، برقم ۱۶۲ قائلاً: (الحسن بن محبوب السراذ، ... ثقة. روى عن أبي الحسن الرضا عليه السلام، و روى عن ستين رجلاً من أصحاب أبي عبد الله عليه السلام، وكان جليل القدر، ويعد في الأركان الأربعة في عصره).

(ابن محبوب، وی حسن بن محبوب است که شیخ طوسی در الفهرست ص ۹۶ - ۹۷، شماره ۱۶۲ وی را ثقة دانسته است: حسن بن محبوب سراد ... ثقة است و از امام ابی الحسن رضا (ع) روایت نموده و از شصت نفر از رجال ابی عبد الله عليه السلام روایت نموده است. شیخ جلیلی بوده و از ارکان چهارگانه زمان خود بود).

۴۰ - (ابن رثاب) هو علي بن رثاب: وثقه الشيخ الطوسي في الفهرست: ص ۱۵۰ - ۱۵۱، برقم ۳۷۵ قائلاً: (علي بن رثاب الكوفي، له أصل كبير، وهو ثقة جليل القدر ..). (ابن رثاب، علی بن رثاب: ثقة بودندش را شیخ طوسی در الفهرست: ص ۱۵۰ - ۱۵۱، شماره ۳۷۵ تأیید نموده می گوید: علی بن رثاب کوفی دارای اصل بزرگی است، او ثقة و جلیل القدر است).

جلاله أوحى إلى عمران إني واهب لك ذكراً مباركاً يبرئ الأكمه والأبرص، ويحيي الموتى بإذن الله، وإني جاعله رسولاً إلى بني إسرائيل، قال: فحدث عمران امرأته حنة بذلك وهي أم مريم، فلما حملت كان حملها عند نفسها غلاماً، فقالت: ﴿رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا﴾. فوضعت أنثى فقالت: ﴿وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنثَى﴾، إن البنت لا تكون رسولاً، فلما أن وهب الله لمريم عيسى بعد ذلك كان هو الذي بشر الله به عمران. و وعده إياه، فإذا قلنا في الرجل منا شيئاً فكان في ولده أو ولد ولده فلا تنكروا ذلك).

(همانا که خداوند به عمران وحی نمود که من یک پسر مبارک به شما می بخشم که نا بینای مادر زاد و پیس را شفاء و مرده را به اذن خدا زنده می کند، و ایشان را رسولی برای بنی اسرائیل قرار می دهم. عمران موضوع را به زنش حنّه مادر مريم خير داد، و وقتی که حامله گردید تصور می کرد که پسری در شکم دارد و وقتی وضع حمل نمود، گفت: (پروردگارا آنچه در شکم خود دارم نذر تو کردم تا آزاد شده باشد) پس دختر به دنیا آورد و گفت: (و پسر مانند دختر نیست) یعنی دختر رسول نمی شود، و وقتی که خدای تعالی عیسی را به مريم بخشید اوست که به عمران بشارت و وعده داده شده بود. و اگر در مورد مردی از ما چیزی گفتیم و امر در فرزندش و یا فرزند فرزندش بود آنرا انکار نکنید).

شیخ کلینی: محمد بن اسماعیل^(۴۲) از فضل بن شاذان^(۴۳) از حماد بن عیسی^(۴۴) از ابراهیم بن

۴۱- (أبو بصير) ثقة بالاتفاق. (به اتفاق ثقة است).

۴۲- (محمد بن اسماعیل): وثقه الشيخ علي النمازي الشاهرودي في مستدرکات علم رجال الحديث: ج ۶ ص ۴۵۷، برقم ۱۲۶۸۲ قائلاً: (محمد بن اسماعیل أبو الحسن النیشابوري البندقي أو بندفر: شيخ إجازة الكليني فيما يرويه عن المفضل بن شاذان. وأكثر الكليني في الكافي عنه. حتى أنه روى عنه أزيد من خمسمائة حديث. وهذا يدل على جلالتة و عظم قدره و وثاقتة. وأشار إليه الخوئي في ۱۵/۱۰۰) انتهى. (محمد بن اسماعیل) شيخ نمازی شاهرودی در مستدرک علم رجال الحديث ج ۶ ص ۴۵۷ به شماره ۱۲۶۸۲ می گوید: (محمد بن اسماعیل ابو الحسن النیشابوري البندقي یا بندفر، شيخ کلینی است در آنچه از مفضل بن شاذان روایت می کند. کلینی احادیث بسیاری از وی در کافی روایت نموده است تا جایی که افرون بر پانصد حدیث از او نقل نموده است و این دلیلی است بر عظمت و جلالت و منزلت او و مورد وثوق بودنش خوبی نیز در ۱۵/۱۰۰ به او اشاره نموده است).

۴۳- (المفضل بن شاذان) وثقه النجاشي في رجاله: ص ۳۰۷-۳۰۶ برقم ۸۴۰ قائلاً: (المفضل بن شاذان بن الخليل أبو محمد الأزدي النيشابوري... وروى عن أبي جعفر الثاني، وقيل [عن] الرضا أيضاً عليه السلام وكان ثقة، أحد أصحابنا الفقهاء والمتكلمين. وله جلالة في هذه الطائفة، وهو في قدره أشهر من أن نصفه. وذكر الكنجي أنه صنف مائة وثمانين كتاباً...). انتهى. (فضل بن شاذان را نجاشی در کتاب رجال ص ۳۰۷-۳۰۶ به شماره ۸۴۰ توثیق نموده است و

عمر یمانی^(۴۵) از امام صادق علیه السلام می فرماید: (إذا قلنا فی رجل قولاً فلم یکن فیہ وکان فی ولده أو ولد ولده فلا تنکروا ذلك فإن الله یفعل ما یشاء)، (و اگر در مورد مردی از ما چیزی گفتیم و امر در فرزندش و یا فرزند فرزندش بود آن را انکار نکنید و خدا هر چه می خواهد عمل می کند).

شیخ کلینی: حسین بن محمد^(۴۶) از معلی بن محمد^(۴۷) از وشاء^(۴۸) از أحمد بن عائذ^(۴۹) از

می گوید: (فضل بن شاذان بن خلیل ابو احمد از دی نیشابوری... و از ابو جعفر دوم روایت نموده و همچنین گفته می شود از امام رضا نیز روایت کرده و ثقة بوده، یکی از فقهاء و متکلمین از اصحاب ما بوده است. و در میان طائفه [ی شیعی] جلالت دارد و در این مقام وی چنان بلند مرتبه است که نمی توان برای او وصفی ذکر کرد. گنجی می گوید که وی صد و هشتاد کتاب نوشته است).

۴۴- (حماد بن عیسی): وثقه النجاشی: ص ۱۴۲، برقم ۳۷۰ قانلاً: (حماد بن عیسی أبو محمد الجهني مولي، وقيل: عربي، أصله الكوفة [و] سكن البصرة... و كان ثقة في حديثه صدوقاً...). انتهى، و وثقه الشيخ الطوسي في الفهرست: ص ۱۱۵ - ۱۱۶، برقم ۲۴۱. (حماد بن عیسی: نجاشی در ص ۱۴۲ به شماره ۳۷۰ وی را ثقة می داند، می گوید: حماد بن عیسی ابو محمد الجهنی و از موالی بود، گفته می شود عرب بود و از اهل کوفه و در بصره ساکن بود، ثقة بود و راستگو).

۴۵- (ابراهیم ابن عمر الیمانی): وثقه النجاشی: ص ۲۰، برقم ۲۶ قانلاً: (إبراهيم بن عمر اليماني الصنعاني شيخ من أصحابنا ثقة روى عن أبي جعفر وأبي عبد الله عليهما السلام...). انتهى. و وثقه المحقق الخوئي في معجم رجال الحديث: ج ۱ ص ۲۴۰، برقم ۲۲۸. فراجع. (ابراهیم بن عمر الیمانی: نجاشی در ص ۲۰ شماره ۲۶ او را توثیق نموده و می گوید: ابراهیم بن عمر الیمانی الصنعانی شیخی بود از اصحاب ما و ثقة بود، و از ابی جعفر و ابی عبدالله روایت نموده است). همچنین خوبی در معجم رجال الحديث: ج ۱ ص ۲۴۰، شماره ۲۲۸ او را ثقة اعلام کرده است.

۴۶- (الحسین بن محمد) وثقه النجاشی فی رجاله: ص ۶۶ برقم ۱۵۶، و وثقه الشيخ علي النمازي الشاهرودي في مستدرکات علم رجال الحديث: ج ۳ ص ۱۹۱، برقم ۴۶۶۴، قانلاً: (الحسين بن محمد بن محمد بن عامر الأشعري القمي أبو عبد الله: من مشايخ الكليني في الكافي. يروى عنه كثيراً وهو الحسين بن محمد بن عامر بن عمران بن أبي بكر الأشعري القمي الثقة بالاتفاق)، و وثقه المحقق الخوئي في معجم رجال الحديث: ج ۷ ص ۸۶، برقم ۳۶۳۰. فراجع. (الحسین بن محمد: نجاشی در ص ۶۶ او را ثقة می داند، همچنین شیخ علی نمازی شاهرودی در مستدرکات علم رجال الحديث: ج ۳ ص ۱۹۱، شماره ۴۶۶۴ او را ثقة دانسته چنین می گوید: حسین بن محمد بن عامر اشعری قمیابو عبد الله، از مشایخ کلینی در کافی بوده است. و از او روایات فراوانی وجود دارد و او حسین بن محمد بن عامر بن عمران بن ابی بکر اشعری قمیاست که به اتفاق ثقة می باشد)

۴۷- (معلی بن محمد) و ثقة ودافع عنه المحقق الخوئي في معجم رجال الحديث: ج ۱۹ ص ۲۷۹ - ۲۸۰، برقم ۱۲۵۳۶. وكذلك برقم ۱۲۵۳۵، و ذکر أنه وقع في إسناد تفسير القمي، فراجع. (معلی بن محمد: خوبی در معجم

ابی خدیجه^(ع) می گوید: شنیدم از امام صادق علیه السلام که می فرماید: (قد يقوم الرجل بعدل أو بجور وينسب إليه ولم يكن قام به فيكون ذلك ابنه أو ابن ابنه من بعده فهو هو)^(۵۱) (ممکن است مردی به عدل یا ستم عمل کند و عملی را به او نسبت می دهند در حالی که آن را انجام نداده است و انجام دهنده آن فرزندش و یا فرزند فرزندش باشد باز فاعل خود او خواهد بود).

رجال الحديث: ج ۱۹ ص ۲۷۹ - ۲۸۰، شماره ۱۲۵۳۵ و ۱۲۵۳۶ از ثقة بودنش دفاع نموده است و می گوید وی اسناد تفسیر قمیرا توقیع نموده است)

۴۸- (الوشاء): هو الحسن بن علي الخزاز - الوشاء: ذكر مدحه و جلالته النجاشي: ص ۳۹، برقم ۸۰ قائلاً: (الحسن بن علي بن زياد الوشاء بجلى كوفي، قال أبو عمرو: ويكنى بأبي محمد الوشاء وهو ابن بنت الياس الصيرفي خزاز من أصحاب الرضا عليه السلام وكان من وجوه هذه الطائفة..)، ووثقه الحقيق الخوئي في معجم رجال الحديث: ج ۶ ص ۳۷ - ۴۰، برقم ۲۹۶۸، حيث قال بعد كلام طويل: (.....) وكيف كان فلا ينبغي الريب في جلالته الرجل ووثاقته انتهى). (الوشاء: وی حسین بن علی خزاز معروف به الوشاء است، ذکر جلالت و منزلت او را نجاشی در ص ۳۹ در شماره ۸۰ ذکر کرده و مدح می نماید و می گوید: حسین بن علی بن زیاد الوشاء بجلی کوفی، ابو عمرو در موردش می گوید: کنیه اش ابی محمد و شاء بوده و نوه دختری یاس صیرفی خزاز بود و از اصحاب امام رضا عليه السلام و از بزرگان طائفه بود). همچنین خوبی در مورد ثقة بودنش در معجم رجال الحديث: ج ۶ ص ۳۷ - ۴۰، شماره ۲۹۶۸ بعد از سخن فراوان می گوید: (و در هر حال نباید در ثقة بودن و جلالت جایگاه او و ثقة بودنش شک نمود).

۴۹- (أحمد بن عائد) وثقه النجاشي: ص ۹۸ - ۹۹، برقم ۲۴۶ قائلاً: (أحمد بن عائد بن حبيب الأحمسي البجلي مولى، ثقة ..). انتهى، ووثقه الشيخ علي النمازي الشاهرودي في مستدركات علم رجال الحديث: ج ۱ ص ۳۳۲، برقم ۱۰۵۹، ووثقه الحقيق الخوئي في معجم رجال الحديث: ج ۲ ص ۱۳۷، برقم ۶۱۰. فراجع. (احمد بن عائد: نجاشی در ص ۹۸-۹۹ در شماره ی ۲۴۶ او را ثقة می داند و می گوید: احمد بن عائد بن حبيب الاحمسي البجلي و از موالی بوده و موثق). همچنین ثقة بودنش را شیخ علی نمازی شاهرودی در مستدرکات علم رجال الحديث: ج ۱ ص ۳۳۲، شماره ۱۰۵۹، و محقق خوئی در معجم رجال الحديث: ج ۲ ص ۱۳۷، بشماره ۶۱۰ تأیید می نمایند.

۵۰- (أبو خديجة): هو سالم بن مكرم: وثقه النجاشي: ص ۱۸۸، برقم ۵۰۱ قائلاً: (سالم بن مكرم بن عبد الله أبو خديجة ويقال أبو سلمة الكناسي. يقال صاحب الغنم مولى بني أسد الجمال. يقال: كنيته كانت أبا خديجة وإن أبا عبد الله عليه السلام كناه أبا سلمة، ثقة ثقة، روى عن أبي عبد الله وأبي الحسن عليهما السلام...). انتهى. ووثقه الشيخ علي النمازي الشاهرودي في مستدركات علم رجال الحديث: ج ۴ ص ۱۰، برقم ۶۰۴۵، ووثقه الحقيق الخوئي في معجم رجال الحديث: ج ۹ ص ۲۴، برقم ۴۹۶۶. فراجع. (ابو خدیجه: سالم بن مکرم، از ثقات بود، نجاشی در ص ۱۸۸ به شماره ۵۰۱ در مورد ثقة بودنش می گوید: سالم بن مکرم بن عبد الله ابو خدیجه و به او ابو سلمه کناسی نیز گفته می شود. گفته می شود او دامدار بوده و از موالی بنی اسد جمال، گفته می شود کنیه اش ابا خدیجه بوده است و ابا عبد الله عليه السلام او را ابو سلمه کنیه داد، ثقة بود ثقة بود و از ابی عبد الله و ابی الحسن عليهما السلام روایت نموده است). همچنین محقق خوئی در معجم رجال الحديث: ج ۹ ص ۲۴، شماره ۴۹۶۶ او را ثقة می داند).

۵۱- اصول کافی جلد ۲ صفحه ۴۸۵ روایت ۳. متن عربی-فارسی.

و همچنین در سه روایت گفته شده، تأکید واضحی بر مسئله مخفی نمودن ائمه علیهم السلام بر آن تعدد می‌کنند، شده است، به خصوص در مسئله امام مهدی علیه السلام که آن برای حکمتی که خود به آن آگاهی دارند، و فرقه واقفیه به عده‌ای از روایات تمسک جستند به این که امام کاظم علیه السلام همان قائم و صاحب شمشیر است و اوست که زمین را پر از عدل و داد می‌کند بعد از این که از ظلم و ستم پر شده است، در حالی که ائمه علیهم السلام روشن نمودند که منجی از نسل امام کاظم علیه السلام خواهد بود، و لازم است که بر فرزندان امام کاظم نسبت داده شود همان طور که در سه روایت گفته شده و غیر آنها آمده است.

و نیز بر این اساس بعضی از اعمال به امام مهدی علیه السلام نسبت داده می‌شوند و اوست که آنها را انجام داده است، اما کسی که آنها را بطور مستقیم انجام می‌دهد و وصیش و فرزندش خواهد بود، و او (وصی) او (امام مهدی) خواهد بود، خواه بر نحو روایات گفته شده و یا بر نحو نیابت است، مانند گفته ما: امیر شهر را فتح نمود، در حالی که کسی که این عمل را بطور مستقیم و نظارت بر فتح آن داشت، فرمانده لشکر بود، و درباره این فرمانده نیز گفته می‌شود که ایشان شهر را فتح نموده است، در حالی که لشکر این کار را انجام داده است ولی این کار را به فرمانده نسبت می‌دهند، زیرا که پیروزی با نظارت و با دستور ایشان صورت گرفته است با این که ایشان جزء گشایش کننده‌گان نیست.

تفسیر عیاشی: از ابی حمزه ثمالی می‌گوید: امام محمد باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: (یا ابا حمزه، إن حدثناک بأمر أنه یجیء من ها هنا فجاء من ها هنا فإن الله یصنع ما یشاء، وإن حدثناک الیوم بحدیث وحدثناک غداً بخلافه فإن الله یمحو ما یشاء ویثبت) ^(۵۲)، ^(۵۳).

(یا ابا حمزه: اگر در مورد امری با شما سخن گفتیم که از این جا می‌آید ولی از آن جا آمد، خدا هر چه می‌خواهد انجام می‌دهد، و اگر امروز چیزی به شما گفتیم و فردا چیزی بر خلاف آن سخن گفتیم بدان که خدا هر چه می‌خواهد محو و اثبات می‌کند).

۵۲- بحار الأنوار: ج ۴ ص ۱۱۹.

۵۳- می‌گویم: این روایت در معنا با دیگر روایت سابق الذکر همخوانی دارد لذا دلیلی برای توثیق آن نیست و تفسیر عیاشی نسخه نویسی آن به طور عمد اسناد را حذف نموده است.

در این روایت تصریح واضح بر ضرورت تسلیم، حتی اگر ائمه علیهم السلام در مورد یک امری فرمودند، مثلاً این که ایشان از سمت مغرب می‌آید ولی از طرف مشرق آمد، تکذیب کردن او به حجت اختلاف در جهت و یا مکان جایز نیست مادامی که امری که ائمه علیهم السلام ما را از آن خبر داده اند، خود حاصل شده باشد، خواه از خود آن طرفی که خبر دادند و یا غیر آن باشد که خدا هر چه می‌خواهد انجام می‌دهد، و شاید آن یک فریب الهی برای دشمنان خدا باشد به خصوص در قضیه امام مهدی علیه السلام که باید امر بر دشمنان پوشیده بماند و شروع ظهور و یا قیام قائم از جایی که توقع نداشتند، صورت گیرد، و بر عکس چیزی که بر آن حساب، و خود را آماده کرده اند صورت گیرد، و یا شاید از جهت امتحان الهی و غربال و تشخیص باشد همان طور که بر قوم حضرت نوح علیه السلام و عیسی علیه السلام و غیر آن‌ها اتفاق افتاد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾ (۵۴).

(آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: (ایمان آوردیم)، به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟! * ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم (و اینها را نیز امتحان می‌کنیم)؛ باید علم خدا درباره کسانی که راست می‌گویند و کسانی که دروغ می‌گویند تحقق یابد!).

و با توجه به آن چه گفته شده؛ حتی اگر بعضی روایاتی را بیاوریم که بطور روشن بیان می‌کنند، مثلاً بر این که یمانی از یمین می‌آید ولی یمانی از عراق آمد، جایز نیست آن را تکذیب نمود، زیرا آن به مشیت خدا بر می‌گردد. خدای متعال می‌فرماید: ﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾ (۵۵) (هیچ کس نمی‌تواند بر کار او خرده بگیرد؛ ولی در کارهای آنها، جای سؤال و ایراد است!).

و چگونه اگر وضعیت یک روایتی که سندش پیش آنها ضعیف است و همچنین در متن آن اختلاف است - و اگر بر نحو احتمال - و بر تغییر قابل تسلیم است؟! چه خواهد بود. و این نکته تنها کافی است بر رد و کوبیدن سخن بی اعتقادان به این که یمانی باید از

کشور یمن بیاید و اگر غیر آن باشد نباید تصدیقش نمود بلکه باید تکذیب و با آن مبارزه نمود (واجب است)، و حتی اگر کوتاه بیاییم و بگوییم به این که روایتی که شیخ صدوق در کمال الدین نقل نمود و آن متن این است که: یمانی از یمن خروج می‌کند - بدون این توضیح - و آن در برابر تغییر تسلیم می‌شود، و اگر یمانی از عراق آمد جایز نیست او را تکذیب کنیم، و رد نمودن او رد بر روایات اهل بیت علیهم‌السلام خواهد بود؛ همان طور که پیش تر اشاره شد.

همچنین این که بعضی از روایات اشاره و تصریح نمودند به این که امام مهدی علیه‌السلام از یمن و یا از مشرق خروج و یا آغاز می‌کند، و آیا پایبند به آن می‌شوید؟ در حالی که روایات متواتر بیان می‌کنند که ایشان علیه‌السلام آغاز قیامش از بیت الله در مکه مکرمه خواهد بود!

رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرمایند: (يُخْرِجُ الْمَهْدِيَّ مِنْ قَرْيَةٍ بِالْيَمَنِ يُقَالُ لَهَا كَرْعَةٌ) ^(۵۶) (حضرت

مهدی از روستایی به نام کرعه در یمن خروج می‌کند).

امیر المؤمنین علیه‌السلام از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در حدیث طولانی می‌فرمایند: (... وعلی يدفعها إلى ابنه محمد، ومحمد يدفعها إلى ابنه علي، وعلي يدفعها إلى ابنه الحسن، والحسن يدفعها إلى ابنه القائم، ثم يغيب عنهم إمامهم ما شاء الله، وتكون له غيبتان إحداهما أطول من الأخرى. ثم التفت إلينا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فقال رافعاً صوته: الحذر الحذر إذا فقد الخامس من ولد السابع من ولدي، قال علي علیه‌السلام: قلت: يا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فما يكون في هذه الغيبة حاله؟ قال يصبر حتى يأذن الله له بالخروج، فيخرج من اليمن من قرية يقال لها كَرْعَةٌ... ^(۵۷)) (و علی آنرا به فرزندش محمد تحویل دهد و محمد به فرزندش علی و علی به فرزندش حسن و حسن به فرزندش قائم تحویل دهد؛ پس امامشان تا آن قدر که خدا بخواهد از آنها غایب می‌شود، و برای وی دو غیبت است که یکی از دیگری طولانی خواهد بود. سپس رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رو به ما کردند و با صدای بلند فرمودند: بر حذر باشید بر حذر باشید، هر گاه که فرزند پنجم از فرزند هفتم از فرزندانم پنهان شود، امام علی علیه‌السلام می‌فرماید، گفتم یا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در این غیبت حالش چگونه خواهد بود؟ فرمود: صبر می‌کنند تا این که خدا اجازه خروج بدهد، و از یمن از روستایی که به آن کرعه

۵۶- الملاحم والفتن - سيد ابن طاووس: باب ۶۷ ص ۲۷۸، الصراط المستقيم - علي بن يونس العاملي: ج ۲ ص ۲۵۹.

۵۷- بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۳۵، الصراط المستقيم - علي بن يونس العاملي: ج ۲ ص ۱۵۴.

می گویند خارج می شود).

ثوبان از رسول الله ﷺ که ایشان می فرمایند: (إذا رأيتم الرايات السود قد أقبلت من خراسان، فأتوها ولو حبواً على الثلج، فان فيها خليفة الله المهدي)^(۵۸) (هر گاه دیدید که پرچم های سیاه از خراسان ظاهر شدند به سوی آنها بشتابید حتی اگر خزیدن روی برف ها باشد زیرا در میان آنها خلیفه خدا حضرت مهدی است).

و از امیر المؤمنین عليه السلام، فرمودند: (المهدي أقبل، جعد، بجده خال، يكون من قبل المشرق، وإذا كان ذلك خرج السفياي، فيملك قدر حمل امرأة تسعة أشهر...) ^(۵۹). (همانا مهدی مردی است زیبا چهره، با موهایی مجعد، در گونه اش خالی دارد و از سمت مشرق خواهد بود، و اگر این باشد همانا سفیانی خروج خواهد کرد، او به اندازه زمان بارداری یک زن، نه ماه حکومت خواهد کرد).

عبد الله بن عمر می گوید: (يخرج رجل من ولد الحسين من قبل المشرق لو استقبلته الجبال لهدها واتخذها طرقاتاً). ^(۶۰). (مردی از فرزندان امام حسین از سمت مشرق خروج می کند که اگر کوه ها در برابرش قرار گیرند آن ها را ویران و از آنها راه خواهد ساخت).

و این روایات بعضی از آنها بیان می کنند به این که امام مهدی عليه السلام از یمن و از روستایی که به آن کرعه می گویند قیام می کند، و بعضی بیان می کنند که خروج ایشان از طرف مشرق و یا از خراسان خواهد بود. در حالی که روایات متواتر بیان می کنند که شروع قیام مقدس ایشان از مکه مکرمه است؛ و چگونه بین این روایات ظاهراً متعارض جمع می بندید؟ و در این مورد ما سخنی داریم که آن را به وقت دیگری موکول می کنیم ان شاء الله. پس روشن می شود که مسأله مشخص ساختن جهت ها و مانند آن ها حتمی نیستند و در

۵۸- بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۸۲، الملاحم والفتن - سيد ابن طاووس: ص ۱۱۸ - ۱۱۹، الباب ۹۵، غاية المرام -

سيد هاشم البحراني: ج ۷ ص ۱۰۳.

۵۹- الغيبة للنعماني: باب ۱۸ ح ۱۴ ص ۳۱۶.

۶۰- الملاحم والفتن: باب ۷۵.

آن تغییر وجود دارد، بلکه قضیه در آن اشاره و استتار وجود دارد که حقیقت آن را نمی‌دانی مگر با احاطه بر کل وجوه و بیان اهلیت آنها.

نکته ششم:

و همچنین اگر در برابر وجود و ثبوت کلمه (از یمن) در متن روایت، تسلیم شویم، و منظور از یمنی یمن همان یمنی پیرو و یاور و زمینه ساز یمنی موعود اصل خواهد بود، زیرا هر کس که پیرو یمنی موعود باشد نسبتاً به فرمانده خود، یمنی نامیده می‌شود، همان طور که هر کس از سفیانی پیروی کند سفیانی نامیده می‌شود به همان مناسبت، و اشتهار این نامگذاری بر حسب آن است، و اکیداً این صف به نسبت فرماندهان و انقلابیون که از یمنی موعود پیروی می‌کنند مشهور است و شاید در آن جا یمنی از یمن و یمنی از عراق و یمنی از ایران و یمنی از شام و... باشد و همه آن‌ها تابع و پیرو یمنی موعود اصل هستند.

و بعضی از اخبار تصریح نمودند به این که آن جا یمنی هست که از یمن خروج می‌کند و بعضی از روایات او را با وصف (منصور) و یا (منصور یمنی) یاد می‌کنند.

جابر بن عبد الله انصاری می‌گوید: (وفد علی رسول الله ﷺ أهل اليمن بیثون بشیشاً، فلما دخلوا علی رسول الله ﷺ قال: قوم رقیقة قل وهم، راسخ إمامهم، منهم المنصور یخرج فی سبعین ألفاً ینصر خلفی وخلف وصیی، حمائل سیوفهم المسد)^(۶۱) (گروهی از مردم یمن بر رسول الله ﷺ وارد شدند و وقتی که داخل شدند، رسول الله ﷺ فرمودند: قلب هایشان رقیق (نرم)، ایمانشان پایدار است که منصور از میان آن‌ها با هفتاد هزار نفر برای یاری جانشینم و جانشین وصی من در حالی که شمشیر هایشان به ران است، خروج می‌کنند).

و از این روایت واضح می‌شود که این (منصور) در آخر الزمان خواهد بود، یعنی در زمان قیام مبارک خواهد بود، زیرا چنین شخصیتی با ائمه علیهم‌السلام گذشته وجود نداشته است و انتظار وجود آن را با قائم از آل محمد علیهم‌السلام باقی می‌ماند.

و این منصور یمنی همان یمنی موعود نیست به دلیل این که ایشان با سفیانی قبل از خروج

سفیانی به سمت عراق خواهد جنگید، همان طور که از دو روایت زیر واضح می شود: (إذا ظهر الأبقع مع قوم ذوي أجسام فتكون بينهم ملحمة عظيمة، ثم يظهر الأخوص السفیانی الملعون فيقاتلها جميعاً فيظهر عليهما جميعاً، ثم يسير إليهم منصور الیمانی من صنعاء بجنوده وله فورة شديدة يستقبل الناس قتل الجاهلية، فيلتقي هو والأخوص وراياتهم صفر وثيابهم ملونة، فيكون بينهما قتال شديد، ثم يظهر الأخوص السفیانی عليه...) (۶۲) (هر گاه که ابقع با قوم قوی هیکل ظهور کند و میان آن ها جنگی بزرگی خواهد بود، سپس سفیانی الأخوص ملعون ظهور می کند و با همه آنها می جنگد و بر آن ها غلبه می کند، سپس بر آن ها منصور یمانی از صنعاء با سربازانش به سمت آن ها حرکت می کند و برای ایشان حمله شدیدی خواهد بود که مردم را مانند زمان جاهلیت از بین می برد، و با سفیانی در گیر می شوند و پرچم آنها زرد است و لباسشان رنگی خواهد بود و بین آنها جنگ سختی خواهد بود، سپس سفیانی الاخوص بر آن غلبه می کند...).

جابر از ابی جعفر علیه السلام نقل می کند که می فرمایند: (إذا ظهر السفیانی علی الأبقع وعلی المنصور والکندي والترك والروم، خرج وصار إلى العراق...). (۶۳) (هرگاه که سفیانی بر ابقع و بر منصور و کندی و ترک و روم غلبه نمود، خروج می کند و به سمت عراق حرکت می نماید...).

پس یمانی یمن بر حسب این روایت از سفیانی شکست می خورد و از آن قبل از توجهش به سمت عراق مغلوب می شود همان طور که امر ابقع و کنندی تمام شده بود، در حالی که روایات برای ما از یمانی موعود بیان می کنند که ایشان با سفیانی مانند دو اسب مسابقه در یک روز به سمت کوفه رقابت می کنند.

از امام الباقر علیه السلام: (خروج السفیانی و الیمانی و الخراسانی فی سنة واحدة و فی شهر واحد فی یوم واحد، نظام كنظام الخرز يتبع بعضه بعضاً فيكون البأس من كل وجه، ويل لمن ناوهم. وليس فی الرايات أهدى من راية الیمانی هي راية هدى لأنه يدعو إلى صاحبكم، فإذا خرج الیمانی حرم

۶۲- کتاب الفتن - لنعیم بن حماد: ص ۱۷۴، معجم أحادیث الإمام المهدي علیه السلام: ج ۳ ص ۲۷۶.

۶۳- کتاب الفتن - لنعیم بن حماد: ص ۱۸۴، کنز العمال - للمتقی الهندی: ج ۱۱ ص ۲۷۷ برقم ۳۱۵۱۱، معجم

أحادیث الإمام المهدي علیه السلام: ج ۳ ص ۲۷۵.

بيع السلاح على [الناس و] كل مسلم وإذا خرج اليماني فأنهض إليه، فإن رأيته راية هدى، ولا يحل لمسلم أن يلتوي عليه، فمن فعل ذلك فهو من أهل النار، لأنه يدعو إلى الحق وإلى طريق مستقيم). (۶۴)

امام محمد باقر علیه السلام می فرماید: (... خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و در یک ماه و در یک روز می باشد، ترتیب آن ها همانند رشته های تسبیح می باشد، و مشکلات و سختی های از هر جهت روی می آورند، وای بر کسی که با آن ها دشمنی کند، و در میان این پرچم ها، پرچمی هدایتگر از پرچم یمانی نیست، آن پرچم هدایت است زیرا ایشان مردم را به صاحب شما دعوت می کند، و هر گاه که یمانی خروج کند فروش اسلحه بر مردم مسلمان تحریم می شود و اگر یمانی خروج کند به سوی او بشتاب زیرا که پرچمش پرچم هدایت است و بر مسلمان جایز نیست که از آن دوری کند و هر کس این کار را انجام دهد از اهل جهنم خواهد بود زیرا که ایشان به سوی حق و راه راست دعوت می کند).

و منصور یمانی صنعاء خروجش قبل از توجه سفیانی به عراق خواهد بود و سفیانی وی را شکست می دهد و بعد متوجه عراق می شود در حالی که خروج یمانی موعود در همان روز خروج سفیانی به سمت عراق خواهد بود و با وی به سمت کوفه رقابت می کند. و حتی اگر به روایت شیخ صدوق و آن چه که در آن است (و یمانی از یمن) تسلیم شویم، در جواب به آن گفته می شود که آن یمانی همان صنعانی منصور است که سفیانی قبل از توجهش به سمت عراق بر آن غلبه می کند و این همان مطلوب است. و بعد از آن چه که گفته شد نمی توان به آن روایت استدلال نمود به این که یمانی موعود باید حتماً خروجش از یمن باشد، بلکه ابتدای ظهور یمانی باید از مشرق باشد، و دقیقاً از عراق همانطور که در قسمت اول از این بحث گفته شد.

والحمد لله رب العالمین، و صلی الله علی محمد وآله الأئمه و المهديین و سلم تسليماً.

فهرست کتاب

۶.....	مقدمه
۹.....	میانی و سرزمین یمن!
۹.....	مروایت اول: (انریمن)
۱۰.....	مروایت دوم: انریمن
۱۳.....	بررسی دو مروایت امر دو جهت
۱۳.....	جهت اول
۱۳.....	مناقشه مروایت اول: (انریمن)
۱۴.....	جهت دوم
۱۴.....	مناقشه مروایت دوم: انریمن
۱۴.....	نکته اول
۱۸.....	نکته دوم
۲۰.....	نکته سوم
۲۱.....	سند مروایت اول: (انریمن)
۲۱.....	سند مروایت دوم: انریمن
۲۳.....	نکته چهارم:
۲۶.....	نکته پنجم:
۳۶.....	نکته ششم: